**گیتار نواز**

**طاهر، غلامرضا**

«سیرافیم ایناسیو»سالهای حیات خود را به آوازخوانی و نواختن گیتار گذرانید.ترانه‏ها و آهنگهای او در تمام کافه‏ها و انجمنهای قریهء«نرینیداد»واقع در شمال شرقی پرتقال منتخب و برگزیده بود.بیشتر اوقات این هنرمند دهاتی محبوب در چند میلی ده سوار بر خر خود سفر می‏کرد و همچنان که بر خر خود سوار بود گیتار می‏نواخت یا با سیمهای آن بازی می‏کرد.

سیرافیم به سن 26 سالگی رسیده بود و هنوز به جز نواختن گیتار شغلی برای خود انتخاب‏ نکرده بود.او جوانی دوست‏داشتنی بود که همیشه لبخندی نمکین بر لب داشت،و دختران و زنان در دهات بطور مساوی او را دوست می‏داشتند و جذاب و ملیحش می‏دانستند.هنگامی که‏ به کافه‏ها آمد و شد می‏کرد مردم از او می‏پرسیدند چرا ازدواج نمی‏کنی تا زندگی بی‏ثبات و بی‏آرامشت به زندگی آرام و راحتی بدل شود،وی یکی دو تلنگولک به سیمهای گیتار خود می‏زد و جواب می‏داد:«من با این گیتار ازدواج کرده‏ام و دوست می‏دارم که نسبت به او باوفا باشم».

مردم از کوچک و بزرگ در قریهء«ترینیداد»او را می‏شناختند و دوست می‏داشتند.ولی‏ جوانان متاهل از او دوری می‏کردند،و خیلی وقت بود که وجود او در این ده غیرت آنان را برانگیخته بود.و می‏گفتند که او تنبل و گمراه است،و همهء همش معروف این است که توجه‏ دختران و زنان را به خود جلب کند،و از نگاه و یا لبخند آنان محفوظ شود.

در میان جوانانی که غیرتشان برانگیخته شده بود جوان سی ساله‏یی بود بنام«فیتور سارامنتو» که زنش سیرافیم را می‏شناخت و قبل از ازدواج اندکی نسبت به او اظهار محبت می‏کرد.این‏ زن و شوهر جوان در خانهء محقری در دو میلی ده زندگی می‏کردند که فقط بوسیلهء یک راه‏ کوهستانی صعب العبوری با ده مربوط بود.«فیتور»حلبی‏ساز بود و بعضی اوقات سه روز متوالی‏ از ده بیرون بود.

یک شب هنگامی که فیتور از آن راه به خانه برمی‏گشت صدای زنگ خر میرافیم، و نیز صدای خود او را شنید که آواز می‏خواند و با گیتارش بازی می‏کرد.و چون این‏ راه جز به خانه‏یی که زوجهء او«لوسیا»در آن زندگی می‏کرد منتهی نمی‏شد«فیتور»بزودی به‏ خیالش رسید که سیرافیم با زن اوست.ازاین‏رو فورا در کنار راه کمین کرد و کاردی را که در جیب داشت کشید و ناگهان به او حمله کرد و با چند ضربه او را هلاک نمود.و بعد از آنکه خیانت‏ لوسیا،زن خود را در مقابل خود مجسم کرد سخت خشمگین شد بطرف خانه دوید.

اولین کسی که در موقع دخول وی به خانه او را دید زنی بود به نام«بیاتریس کوالو»که‏ در این ده بیماران را با تجربه و درایتی که داشت معالجه می‏کرد.قبل از اینکه فیتور به او سلام‏ کند یا کلمه‏یی با او صحبت نماید پیش‏دستی کرد و گفت:«لوسیا دو روز است که مریض است، مادرش از من خواست که از او عیادت کنم ولی من جرأت نکردم که تنها در تاریکی و در این راه‏ خلوت و بی‏عابر به اینجا بیایم ازاین‏رو از سیرافیم خواستم که مرا با خرش اینجا بیاورد.او چند لحظه پیش برگشت.شما در راه باو برنخوردید؟»

\*\*\* دهاتیها دستهء گلهای بسیاری به مجلس ترحیم فرستادند که همهء آنها به شکل گیتار ساخته شده بود.

اما«فیتور»که بقتل سیرافیم اعتراف کرده است در بازداشتگاه بسر می‏برد تا او را محاکمه کنند.ترجمه غلامرضا طاهر

انجمن آثار ملی

دانشمند فرزانه و محقق گرامی جناب آقای احمد گلچین معانی

مقالهء محققانه و شیوای جنابعالی تحت عنوان سیصدمین سال وفات صائب تبریزی‏ مندرج در مجلهء گرامی یغما شمارهء شهریورماه 1344 متضمن اطلاعات و تحقیقات‏ بسیار مستند دربارهء سال درگذشت شاعر عالیقدر مزبور که ضمن آن نسبت به انجمن‏ آثار ملی هم ابراز لطف و مرحمت خاص فرموده بودید موجب نهایت سپاسگزاری گردید.

انجمن آثار ملی با استظهار بدینگونه توجهات که آنرا بهترین مایّ دلگرمی‏ در انجام خدمات و وظائف ملی خود میشناسد امیدوار است توفیق بیشتر در خور چنین‏ عنایات استادان ارجمند چون آن عنصر گرانمایه را نصیب داشته باشد.

همواره مزید موفقیت آن دانشمند محترم را در هدفهای عالی معنوی و ملی‏ و فرهنگی خود خواستار است.

رئیس هیئت مدیره

سپهبد آق اولی

تصحیح غیر لازم

در ضمن مقالهء گلچین بجای قم 1081-که بعضی آن را تاریخ وفات صائب دانسته‏اند-دوبار رقم 1801 چاپ شده.هر چند این اشتباه مسلم را همگان در می‏یابند ولی اشارهء بدان را لازم دانست.